



گزارشات تیرماه ۱۴۰۰

شماره ۱۹ - ۱۴۰۰/۰۵/۰۱



قشقرق |



قشقرق |
تصمیم گیری بد

نویسنده‌ی مقاله‌ی پیش روی شما، دکتر جیم تیلور (Jim Taylor) استاد دانشگاه کالیفرنیا، این‌طور شرح می‌دهد که هرگاه با گروهی از جوانان صحبت می‌کنم، همیشه این پرسش را مطرح کرده‌ام که چند نفر از آنها در زندگی دست به ندانم‌کاری زده‌اند؟ و نکته‌ی جالب این است که تقریباً همگی آنها در نهایت شوق و ذوق دست‌شان را بلند می‌کنند و جالب‌تر اینکه وقتی می‌پرسم که چند نفر از آنها در آینده نیز کارهای احمقانه انجام خواهند داد؟ جواب‌ها همان‌قدر پرشور است! من همچنین از کودکان نیز پرسیده‌ام که چرا کارهای احمقانه انجام داده‌اند؟ برخی از جواب‌ها در صفحه بعدی آمده است:



- نمی‌تونستم به تصمیم درست بگیرم.
- اون موقع به نظرم، این‌طوری بیشتر خوش می‌گذشت.
- بی‌حوصله بودم.
- تحت فشار بودم.
- چیزی درباره‌ی عواقب تصمیم نمی‌دونستم.
- از پدر و مادرم پرسیدم.

درحقیقت انجام کارهای اشتباه، بخشی از وظایف کودکان شماست. تصمیمات بد لازمه‌ی رسیدن به بلوغ هستند. اما مشکل آنجا دامن گیرمان می‌شود که این تصمیمات اشتباه همچنان ادامه پیدا کنند، زمانی که والدین یک کودک اجازه ندهند تا او مسئولیت تصمیمات اشتباه خود را به عهده

بگیرد، درواقع به جای نجات او باعث می‌شوند تا کودک بیشتر دچار مشکل شود. تا زمانی که کودک یاد نگیرد که مسئولیت تصمیمات غلط خود را بپذیرد، همواره بدون ترس از عواقب انتخاب‌های خود، به انجام کارهای اشتباه ادامه خواهد داد.

منبع:

www.chetor.com





قشقرق

تقویت افرادی که تصمیمات خوبی می گیرند

تشویق فرزندان به تصمیم‌گیری، به سادگی بیان این جمله که «خودت تصمیم بگیر و اختیارت با خودت» نیست. به جای آن باید تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل مختلف را به صورت قدم به قدم و بر اساس سن و بلوغ فکری فرزندان‌تان به آنها واگذار کنید. چون در غیر این صورت ممکن است که فرزندان‌تان به خطر بیفتند. اما نگران نباشید، شما می‌توانید به مرور زمان، مهارت تصمیم‌گیری درست را به کودک‌تان بیاموزید. برای مثال؛ نباید به فرزندان بگویید که می‌تواند هر آب‌نباتی را که دوست داشت از بین آب‌نبات‌های فروشگاه انتخاب کند. در این صورت یا از فرط دودلی، دست‌پاچه و در تصمیم‌گیری ناتوان می‌شود یا دلش



می‌خواهد همه‌ی وسایل داخل فروشگاه را بخرد. کاری که باید بکنید این است که حق انتخاب از بین چند آب‌نبات مشخص را به او بدهید تا او از بین آنها به انتخاب موردنظرش برسد.

همچنان که فرزندان بزرگ‌تر می‌شود، می‌توانید تصمیم‌گیری‌های او را گسترش دهید تا به‌مرور زمان مهارت تصمیم‌گیری در او تقویت و برای تصمیمات مهم و سرنوشت‌ساز زندگی آماده شود. درواقع با هر تصمیم‌گیری به فرزندان می‌آموزید که تصمیمات خوب و بد را از هم تمیز دهد و عواقب تصمیم خود را به عهده بگیرد. یادتان باشد که این هم یکی از راه‌های نزدیک شدن به



فرزندتان است؛ وقتی که بهترین دوست او باشید می‌توانید از تصمیماتش آگاه شوید و به‌موقع از حق مداخله‌ی خود برای جلوگیری از آسیب‌های احتمالی استفاده کنید. فراموش نکنید که مداخله‌ی شما باید بسیار هوشمندانه، دقیق و در زمان درست باشد.

منبع:

www.chetor.com





قشقرق |
فرآیند تصمیم گیری خوب

بخشی از کمک شما به فرزندان برای اخذ تصمیمی خوب، مربوط به فرآیند تصمیم گرفتن است. دوستان عزیز، شما باید به فرزندان بیاموزید که چگونه قدم به قدم، به تصمیم مناسب برسند. تصمیم گیری فرآیند پیچیده‌ای دارد و سال‌ها تجربه لازم است تا به این مهارت دست پیدا کنیم. دوستان عزیزم هیچ کس نیست که بتواند ادعا کند که همیشه بهترین تصمیمات را می‌گیرد، حتی افراد باتجربه هم گاهی تصمیمات نابخردانه‌ای می‌گیرند.

از آنجا که کودکان فاقد تجربه و چشم‌انداز مناسب دربارهی موضوعات هستند، معمولاً درجا و بر مبنای رسیدن فوری به نتیجه و ارضای نیازهای مقطعی تصمیم می‌گیرند. اولین



چیزی که باید به آنها بیاموزید این است که قبل از پریدن، لحظه‌ای توقف کنند. کودکان شما تنها با چند ثانیه تردید، قادرند تا از اخذ تصمیمات بد جلوگیری کنند. البته ناگفته نماند که توقف پیش از پرش در کودکان به تفکر نیاز دارد که چنین چیزی در نهاد کودک وجود ندارد چون او یک فرد بزرگسال نیست. اما مطمئن باشید که می‌توانید فرزندتان را در حین «ارتکاب جرم» دستگیر کنید، یعنی هرگاه که می‌خواهد بدون تفکر تصمیم بگیرد متوقفش کنید. درست است که نمی‌توانید همیشه و همه جا او را زیر نظر داشته باشید، اما زمانی‌هایی که می‌خواهد بدون فکر تصمیم بگیرد (همه‌ی ابعاد موضوع به روشنی برایش مشخص نیست) از او



پرسید که چگونه می‌تواند درباره‌ی این موضوع مشخص،
تصمیمی متفاوت از آنچه در حال حاضر به آن رسیده است،
بگیرد؟

بعد از اینکه فرزندان آموخت تا قبل از تصمیم‌گیری به
اندازه‌ی کافی صبر کند، باید به او پیاموزید که چند سؤال
کلیدی و مهم را از خودش پرسد:

۱. «چرا دلم می‌خواهد که این کار را انجام بدهم؟» این
پرسش کمک می‌کند تا فرزندان انگیزه خود را از یک
تصمیم‌گیری مشخص درک کند. معمولاً کودکانی که من با
آنها سروکار داشته‌ام حداقل بعد از تصمیم‌گیری می‌دانستند
که چرا چنین تصمیمی گرفته‌اند و تفاوت تصمیم غلط و



درست در زمینه‌ی آن موضوع مشخص را تشخیص می‌دادند. معمولاً یکی از مشکلات متداول درمورد تصمیم‌گیری، مواجهه‌ی کودک با انگیزه‌های متضاد است. ممکن است که فرزند شما بداند که انجام فلان کار یا گرفتن فلان تصمیم، کاری دور از فکر و اشتباه است؛ اما تحت تأثیر هم سالان خود مخصوصاً اگر در سنین بلوغ باشد، آن کار را انجام بدهد. تنها آموزش صحیح درست و غلط و مشخص کردن عواقب هر تصمیم می‌تواند فرزند شما را از رفتن مداوم به «سمت تاریک» تصمیم‌گیری باز دارد.

۲. «چه انتخاب‌هایی دارم؟» فرزند شما ممکن است هنگام تصمیم‌گیری با چند گزینه مواجه شود. به عنوان نمونه



ممکن است که یکی از افراد گروه بچه‌ها، اغذیه‌ای داشته باشد که دیگران به آن علاقه‌مند باشند و یکی از بچه‌ها به دیگران پیشنهاد کند تا آن خوراکی را به زور از کودک مورد نظر بگیرند یا علی‌رغم میل باطنی او، خوراکیش را با او شریک شوند. در این مرحله فرزندان چند گزینه برای انتخاب دارد: ۱. او هم با دوستانش در گرفتن خوراکی بچه‌ی مورد نظر همراهی کند. ۲. از خیر خوراکی بگذرد و رفتار دوستانش را هم نادیده بگیرد. ۳. با دوستانش همراه نشود و آنها را هم از کاری که می‌خواهند انجام بدهند منصرف کند. دانستن این چند گزینه می‌تواند به وضوح به فرزندان نشان دهد که چه تصمیماتی می‌تواند بگیرد و او اینگونه



تشخیص می‌دهد که کدام تصمیم درست‌تر است.

۳. «بعدش چه خواهد شد؟» این سؤال که اتفاقاً پرسش مهمی هم هست در واقع کودک را وادار می‌کند تا به عواقب تصمیم خود فکر کند. در واقع کودک از خودش می‌پرسد که اگر تصمیم اشتباهی بگیرم دچار چه مشکلی می‌شوم و این مشکل چقدر می‌تواند بد باشد؟! کودکان نیاز دارند تا درباره‌ی خطرات و همچنین پاداش‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت تصمیمی که می‌گیرند، قضاوت درستی داشته باشند. چالشی که در این مقطع، کودک را درگیر می‌کند، این است که کودکان معمولاً خطرات و تاوان تصمیم موردنظر را دست‌کم و مزایای آن را بسیار بیشتر از آنچه در واقعیت



وجود دارد، در نظر می گیرند. چنانچه انتظارات خود را بالا ببرید و از عواقب سخت ناشی از تصمیم گیری اشتباه آنها نگذرید، احتمالاً آنها پیش از اقدام به هر کار نابخردانه‌ای دو بار فکر خواهند کرد.

۴. در نهایت مهم‌ترین پرسشی که کودک شما باید از خود بپرسد این است: «تصمیمی که گرفته‌ام به نفعم است؟» درک بهترین تصمیم در درازمدت و کوتاه‌مدت، داشتن نگرانی‌هایی که قوی‌تر از خوش‌آمدِ فرهنگ عامه و نیروی هم‌سالان هستند و تصمیم‌گیری بر اساس نفع شخصی یعنی رسیدن به نقطه‌ی اوج فرایند تصمیم‌گیری.

منبع:

www.chetor.com





قشقرق

رهبر تصمیم گیری های خوب فرزند خود باشید

شما می‌توانید از طریق هدایت فرزند خود در تصمیم‌گیری‌ها، به او کمک کنید تا تصمیم‌گیری خوب را بیاموزد. این هدایت اجازه می‌دهد تا فرزندان فرایند تصمیم‌گیری را به طور کامل درک کند و ببیند که از ابتدا تا انتهای اتخاذ تصمیم، یک فرد بالغ چه مراحل را طی می‌کند. شما می‌توانید در طول روند تصمیم‌گیری فرزندان، با کودکان همکاری کنید تا نکات کلیدی مربوط به تصمیم‌ش را شناسایی کند و گام‌های متفکرانه‌ای در زمینه‌ی موضوع موردنظرش بردارد. بعد از اینکه فرزندان تصمیم‌ش را گرفت، می‌توانید به او کمک کنید تا آن را عملی کند و یاد بگیرد که در صورت بد شدن نتیجه‌ی تصمیم، چرایی آن را درک و از آن کسب تجربه



کند. از طرفی می‌توانید با توجه به موضوع مورد نظر مثلاً روابط کودک با گروه دوستانش و اختلافاتی که بین آنها به وجود می‌آید با بیان موقعیت‌های اخلاقی فرضی آنها رادر موقعیت تصمیم‌گیری درست قرار دهید. با فرزندتان تعامل داشته باشید و سعی کنید تا دوستانه به او کمک کنید. البته واضح است که هرچه فرزندان جوان‌تر باشند تصمیم‌گیری آگاهانه برایشان مشکل‌تر خواهد بود، اما اگر از کودکی آنها را درست هدایت کنید و مهارت تصمیم‌گیری را گام‌به‌گام در آنها تقویت نمایید، می‌توانند در بزرگسالی بلوغ فکری کامل‌تر و بهتری داشته باشند و در امور مختلف تصمیمات مناسب‌تری بگیرند.



درنهایت، یکی از بخش‌های آموزش کودکان برای اخذ تصمیمات خوب، اجازه دادن به آنها برای اخذ تصمیمات ضعیف است. چرا که تصمیمات بد در صورت کنترل صحیح، ابزار قدرتمندی برای تبدیل شدن فرزند شما به یک تصمیم گیرنده‌ی خوب خواهند بود. بله! واقعیت این است که باید اجازه بدهید تا فرزندتان خودش پاسخگوی عواقب متناسب با تصمیمات خود باشد. کودک باید کشف کند که توانایی اخذ چه تصمیماتی را دارد، درک کند که چرا یک تصمیم مشخص اشتباه است و مطمئن شود که «متوجه اشتباه شده است» و دوباره همان اشتباه را در آینده تکرار نخواهد کرد.

منبع:

www.chetor.com





| گامیتنامہ



گامیت‌نامه

۱۰ تیر روز جهانی خبرنگاری ورزشی

۱۰ تیر روز جهانی خبرنگاری ورزشی است. راستی چه نام گذاری‌های جذابی در جهان وجود دارد و لااقل ما را تشویق می‌کند در مورد چیزهایی جدید فکر کنیم و یا در مورد یک موضوع که قبلاً بهش خیلی وقت است فکر نکردیم مجدد فکر کنیم.

خبرنگار ورزشی...

یادم است در زمان نوجوانی چقدر بازی‌های فوتبال را تعقیب می‌کردیم، اسم همه فوتبالیست‌ها را می‌دانستیم و کلاً عاشق این فضای پر از هیجان ورزشی بودیم.

در ایجاد این هیجان، اشتیاق، نشاط و... گزارشگر بسیار موثر است. چقدر در مدرسه ادای گزارش ورزشی را در



می‌آوردیم. بازی‌های خودمون را در مدرسه گزارش می‌کردیم. توی مراسم‌ها و جشن‌های مدرسه، مریم حیالی هم کلاسی‌مان، همیشه یک تیکه فکاهی (همون استند آپ کمدی امروزی‌مان) برای ما بالای صف اجرا می‌کرد. واقعا گزارشگر ورزشی...

حداقل ۲۰ سال بود گامی گومی لا مادر یکی از بچه گامبیتی ها بهش فکر نکرده بود. ااا خیلی وقت بود این مفهوم مهم و هر روزه دوران نوجوانی جایی در فکرهای روزانه این مادر میانسال نداشت و الان همین یک نام گذاری "روز خبرنگار ورزشی" پرتابش کرد به دوران گذشته.





گامیتنامہ

طی تعطیلات تابستان می خواهید چکار کنید؟



راستی بچه‌ها بعد از اینکه کلی برای پایان سال تحصیلی جشن گرفتین و کلی برای اینکه دیگه از کلاس آنلاین خبری نیست خوشحالی کردین؛ الان دیگه لازم است به این فکر کنید که طی تعطیلات تابستان می‌خواهید چکار کنید. مخصوصاً که هم هوا خیلی گرمه و هنوز رفت و آمد در بسیاری از جاها محدودیت دارد.

همشهری بچه‌ها پیشنهاد کرده به انتخاب کتاب فکر کنیم. گامبیتی‌ها هم گفتند دست به قلم بشوید و بیاید به ما از تجربه‌ها و تابستان‌تان بگویید.

وینشی‌ها هم گفتند بیایید با پدر مادرهای مان به دیدن کتابفروشی‌های محل مون بریم.



خوبی این‌ها همه‌اش برای این است که بتوانیم از وقت‌مان
بهترین استفاده را کنیم با فضاها و آدم‌های جدید آشنا
شویم تجربه‌های نو داشته باشیم و یکم بیشتر و به شکل
تازه‌تر خوش بگذرونیم.

سال‌های قبل کارهای بیشتری با دوستان و در فضاها
عمومی می‌شد انجام داد ولی امسال بیشتر لازم است خلاقیت
به خرج بدهیم و ببینیم چه کارهایی در این فضای جدید
می‌شود انجام داد.





سرگرمی |



سرگرمی |

کدام قصه دوران کودکی خود را بیشتر دوست دارید؟

در دوران کودکی، مادر بزرگ‌ها و بزرگ‌ترها برای ما
قصه تعریف می‌کردند و این داستان‌ها در خلق آرزو و
رویاهای ما برای آینده تاثیر گذار بودند و شاید بسیاری
از آن‌ها هم به حقیقت پیوستند.
شما کدام قصه دوران کودکی خود را بیشتر از بقیه
دوست دارید؟ آیا الان برای کودکان قصه می‌خوانید؟





| سرگرمی

آن چیست که پرواز نمی کند؟



سر گرمی

کدامیک از کتاب‌های داستانی که
خوانده‌اید را بیشتر دوست دارید؟



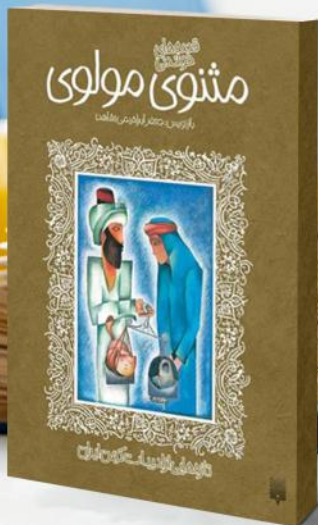
| سرگرمی

برای اینکه کمتر در محیط زیست زباله تولید شود،
چه راهکاری پیشنهاد می کنید؟



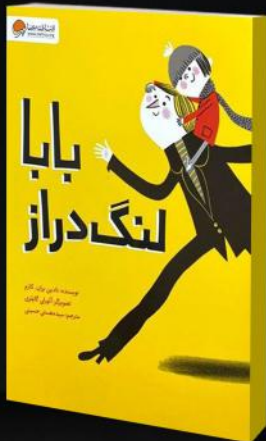


| معرفی کتاب











داستان کوتاه |



داستان کوتاه |
آرزوی بره کوچولو

در یک روز زیبای بهاری، چند تا کبوتر سفید در آسمان پرواز می کردند.

بره کوچولویی با پشم های سیاه و سفید فر فری وسط مزرعه ایستاده بود و به آسمان نگاه می کرد. او کبوترها را می دید و آرزو می کرد می توانست مثل آنها پرواز کند. یکی از کبوترها چشمش به بره افتاد. پایین آمد و روی علف ها، نزدیک او نشست. بره کوچولو به کبوتر سلام کرد.

کبوتر با مهربانی گفت: سلام بره کوچولو، تو خیلی ناز و قشنگی، چه پشم های سیاه و سفید و خوشگلی داری!
بره کوچولو بع بع کرد و گفت: تو هم خیلی قشنگی کبوتر



سفید! خیلی دلم می‌خواهد من هم مثل تو، توی آسمان آبی پرواز کنم، اما نمی‌توانم. راستی تو چطور می‌توانی پرواز کنی؟

کبوتر بغ‌بغویی کرد و جواب داد: بدن ما پرنده‌ها خیلی سبک است. ما وزن زیادی نداریم. بیشتر استخوان‌های پرنده‌ها تو خالی است و از هوا پر شده، ساختمان بدن پرنده‌ها به شکلی است که می‌توانند راحت پرواز کنند. ما پرنده‌ها می‌توانیم با سرعت کافی، بال‌هایمان را به هم بزنیم و خودمان را از زمین بلند کنیم و در هوا به پرواز در آییم. البته پرندگان مثل پنگوئن، شترمرغ، مرغ و خروس قدرت



پرواز ندارند. حالا فهمیدی چرا می‌توانم پرواز کنم، اما تو نمی‌توانی؟

بره کوچولو جواب داد: بله، من پرنده نیستم و بال ندارم. ساختمان بدنم هم به شکلی نیست که بتوانم پرواز کنم، اما آرزو دارم مثل تو توی آسمان آبی پرواز کنم و از آن بالا زمین را ببینم. کبوتر گفت: من با تو دوست می‌شوم و هر چه از این بالا می‌بینم برایت تعریف می‌کنم تا بدانی جاهای دیگر چه خبر است.

بره کوچولو خوشحال شد و گفت: ممنونم کبوتر مهربان، من روزها توی این مزرعه میان علف‌ها می‌گردم و بازی می‌کنم،



تو هر روز به دیدنم بیا تا با هم دوست باشیم، باشد؟ کبوتر
به او قول داد که هر روز به سر بزند.
از آن روز به بعد کبوتر سفید و بره کوچولو هر روز یکدیگر
را می‌دیدند و کبوتر برای او از چیزهایی که دیده بود، حرف
می‌زد.





داستان کوتاه |
سنجاب کوچولو

سنباب کوچولو هنوز آنقدر بزرگ نشده بود که بدون اجازه پدر و مادرش، بتواند به تنهایی از لانه خارج شود. اما خواهر بزرگترش را می‌دید که هر روز صبح، برای چیدن میوه به جنگل می‌رفت و با سبد پر از خوراکی‌های خوشمزه بر می‌گشت. سنباب کوچولو هم آرزو می‌کرد کاش زودتر بزرگ شود تا بتواند به تنهایی از درختان بلند و پر شاخ و برگ بالا برود و هر قدر که دوست دارد فندق و بادام و گردو و بلوط‌های خوشمزه و درشت بچیند.

یک روز که سنباب کوچولو در لانه نشسته بود و داشت



به بزرگ شدن خودش فکر می کرد، سنجاب های دیگر را دید که روی شاخ و برگ درختان جنگل بالا و پایین می پرند. او خیلی غصه خورد. چرا؟ چون دلش می خواست مثل آنها به هر طرف که می خواهد برود.

وقتی پدر و مادرش از راه رسیدند به آنها گفت: من چه وقت می توانم به جنگل بروم؟ پدر گفت: وقتی که بزرگ شدی و توانستی یک سبد از میوه های این جنگل را بغل کنی و به خانه بیاوری! سنجاب کوچولو که فکر می کرد حالا بزرگ شده، گفت: این که کاری ندارد، من همین الان هم می توانم یک سبد پر از میوه های جنگل را بچینم و بیاورم! پدر



سنباب کوچولو که خیلی بچه‌اش را دوست داشت گفت:
اگر تو می‌توانی به تنهایی به جنگل بروی فردا صبح به جنگل
برو. حالا دیگر ما پیر شدیم اگر تو بتوانی یک سبد بلوط
بیاوری ما خوشحال می‌شویم. سنباب کوچولو تا این را شنید
از ذوق تا صبح خوابش نبرد.

صبح روز بعد، همین که آفتاب در آمد سنباب کوچولو یک
سبد برداشت و از لانه خارج شد. جنگل و همه آن چیزی که
در آن وجود داشت. درختان بلند و درهم، میوه‌های
خوشمزه و رنگارنگ، پرندگان پر سر و صدا و... سنباب
کوچولو از دیدن آن همه زیبایی غرق لذت و تماشا شده بود.



او موجوداتی را می‌دید که تا به حال ندیده بود: گله گوزن ها ، میمون‌هایی که از جلوی چشم او با سرعت بالا و پایین می‌رفتند و پرندگان که از این شاخ به آن شاخ می‌پریدند... سنجاب کوچولو که از شوق و ذوق نمی‌دانست باید چکار کند، بدون هدف این طرف و آن طرف می‌دوید و نمی‌دانست باید چه نوع میوه‌ای را از کدام درخت جدا کند. سنجاب کوچولو که حیران و سرگردان توی جنگل در حال حرکت بود، ناگهان چشمش به یک خرس قهوه‌ای افتاد. اول خیلی ترسید، اما وقتی خنده خرس را دید، آرام شد و در پشت درختی ایستاد. خرس مهربان پرسید: نترس...



چی شده... دنبال چی می گردی؟

سنجاب کوچولو کمی جرات پیدا کرد و گفت: دنبال میوه های خوشمزه می گردم. بخصوص بلوط های درشت... اما نمی دانم چرا از هر درختی بالا می روم بلوط پیدا نمی کنم؟ خرس مهربان خنده ای کرد و گفت: هر درختی یک نوع میوه دارد. تو اول باید درخت آن را بشناسی و بعد از آن بالا بروی.

مثلا اگر بلوط می خواهی باید از درخت بلوط بالا بروی. حالا دنبال من بیا تا درخت بلوط را به تو نشان بدهم! سنجاب کوچولو وقتی دید خرس قهوه ای اینقدر مهربان است،



دنبال او به راه افتاد تا به یک درخت بلوط رسیدند. سنجاب کوچولو که تا به حال درختی به این بزرگی و پر از میوه ندیده بود، بدون معطلی از درخت بالا رفت و شروع به چیدن بلوط کرد.

از این شاخه به آن شاخه... هرچه بلوط می‌دید می‌چید. سبزش کاملاً پر شده بود. خرس قهوه‌ای که پایین درخت ایستاده بود فریاد زد: دیگر بس است. سبذ تو پر از بلوط شده... ممکن است از آن بالا بیفتی. اما سنجاب کوچولو که خیلی ذوق زده شده بود، به دنبال بلوط‌های درشت بالا و بالاتر می‌رفت. تا اینکه سبزش آنقدر سنگین شد که



ناگهان از آن بالا به پایین پرتاب شد.

سنباب کوچولو شانس آورد که در لابلاى شاخ و برگ درختان آویزان شد، وگرنه معلوم نبود که چه بلایی ممکن است به سرش بیاید.

خرس مهربان که در پایین درخت منتظر او بود، کمکش کرد و او را نجات داد، اما دیگر از سبد پر از بلوط خبری نبود، زیرا بلوط‌ها همه به اطراف درخت ریخته بودند و چند سنباب بزرگتر داشتند آنها را جمع می کردند... آن وقت بود که سنباب کوچولو از خرس مهربان خجالت کشید و با خودش فکر کرد که: پدر درست می گفت، من بزرگ نشده‌ام و باز هم باید صبر کنم.





داستان کوتاه |
گرگ بدجنس

روزی، گرگی در دامنه کوه متوجه یک غار شد که حیوانات مختلف از آن عبور می‌کنند.

گرگ بسیار خوشحال شد و فکر کرد که اگر در مقابل غار کمین کند، می‌تواند حیوانات مختلف را صید کند. به همین خاطر، در مقابل خروجی غار کمین کرد تا حیوانات را شکار کند.

روز اول، یک گوسفند آمد. گرگ به دنبال گوسفند رفت. اما گوسفند به سرعت پا به فرار گذاشت و راه گریزی پیدا کرد و از معرکه گریخت.

گرگ بسیار دستپاچه و عصبانی شد و سوراخ را بست.



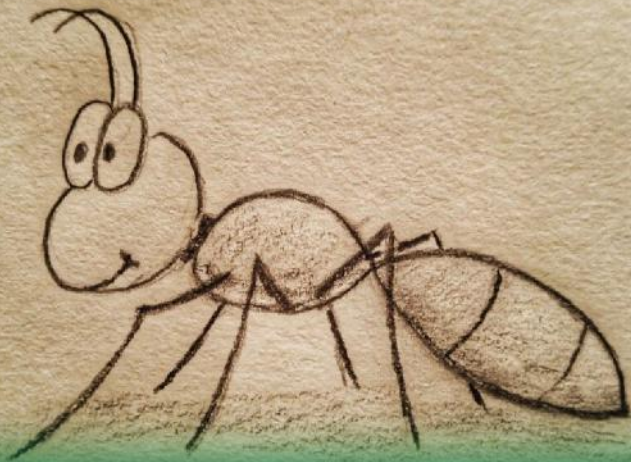
گرگ گمان می‌کرد که دیگر شکست نخواهد خورد. روز دوم، یک خرگوش آمد. گرگ با تمام نیرو به دنبال خرگوش دوید، اما خرگوش از سوراخ کوچک‌تری در کنار سوراخ قبلی فرار کرد. گرگ سوراخ‌های دیگر را بست و گفت که دیگر حیوانات نمی‌توانند از چنگ من بگریزند.

روز سوم، یک سنجاب کوچک آمد. گرگ بسیار تلاش کرد تا سنجاب را صید کند. اما سرانجام سنجاب نیز از یک سوراخ بسیار کوچک فرار کرد. گرگ بسیار عصبانی شد و تمام سوراخ‌های غار را مسدود کرد. گرگ



از تدبیر خود بسیار راضی بود.
اما روز چهارم، یک ببر آمد. گرگ که بسیار ترسیده بود
بلافاصله به سوی غار پا به فرار گذاشت.
ببر گرگ را تعقیب کرد. گرگ در داخل غار به هر
سویی می‌دوید اما راهی برای فرار نداشت و سرانجام
طعمه ببر شد.





داستان کوتاه |
مورچه ماشینی

سه تا مورچه با هم دوست بودن و هر روز برای تهیه غذا با هم بیرون می‌رفتند. اونا هر روز زحمت زیادی می‌کشیدن تا غذاهای سنگین رو به سمت خونه حمل کنن. یه روز مورچه‌ها یه خوراکی پیدا کردن که خیلی خوشمزه بود ولی خیلی خیلی هم سنگین بود و حملش برای اونا سخت بود. مورچه‌ها بعد از کلی تلاش تونستن خوراکی رو یه خورده جابجا کنن و بعد خسته شدن و هر کدوم یه گوشه روی زمین ولو شدن تا کمی استراحت کنن.

یه دفعه یکی از مورچه‌ها صدا زد و گفت:



راستی چرا ما ماشین نداریم؟ چرا آدما چیزای سنگینشونو با ماشین حمل می‌کنن ولی ما همه چیزو باید روی دوشمون بگیریم؟ حرف این مورچه آنقدر عجیب بود که برای چند لحظه هر سه نفرشون ساکت شدن و توی فکر فرو رفتن بعد هر سه تا باهم گفتن باید ماشین بسازیم ولی چطوری؟ مورچه‌ها با چه وسیله‌ای می‌تونن ماشین بسازن؟

اونا تصمیم گرفتن اطرافو بگردن و هر وسیله‌ای که برای ساختن ماشین مناسبه با خودشون بیارن. هر مورچه به سمتی رفت و بعد از مدتی دوباره دور هم،



کنار همون خوراکی‌ها جمع شدن.

یکی از مورچه‌ها یه تخمه آفتابگردون پیدا کرده بود. که با کمک هم اونو از وسط شکستن تا برای ساختن کف ماشین ازش استفاده کنن. اون دوتا مورچه‌ی دیگه چیزهای گردی رو پیدا کرده بودن که می‌تونستن برای درست کردن چرخ ماشین ازش استفاده کنن.

مورچه‌ها با تلاش و پشتکار بعد از یه ساعت، ماشین قشنگی برای خودشون درست کردن و خوراکیشونو توی ماشین گذاشتن و به راه افتادن .

مورچه‌ها اون روز به جای اینکه خوراکی شونو روی



دوششون بذارن، خودشون روی خوارکی شون نشستن و حسابی کیف کردن. وقتی به خونه رسیدن مورچه‌های دیگه با تعجب، دوستاشون رو دیدن که با یه وسیله عجیب به خونه می‌آمدن. مورچه‌ها وقتی ماجرا رو فهمیدن برای چند دقیقه با اشتیاق دست زدن و اونا رو تشویق کردن.

ملکه مورچه‌ها اسم ماشین اونا رو ماشین مورچه‌ای گذاشت. حالا با کمک ماشین مورچه‌ای کار مورچه‌ها راحت‌تر شده و هر روز غذای زیادتری به خونه میارن.





داستان کوتاه |
گره‌های شلخته

تو خونه‌ی گربه‌ها هیچی سر جاش نیست. مثلاً اگه ناخنگیر لازم باشه معلوم نیست باید تو یخچال دنبالش گشت یا تو جعبه‌ی داروها و...

مثلاً همین دیروز همه‌ی وسایل خونه با نخ به هم بسته شده بودند. اگه بابا گربه‌ها می‌خواست شلوارشو برداره میز هم باهاش بلند می‌شد. تلویزیون هم تکیه می‌خورد. آخه بچه گربه‌اشون می‌خواست با کلاف نخ بازی کنه. انقدر این نخ‌ها رو باز کرده و به هم ریخته بود که دیگه سر و تهش معلوم نبود. فقط دور همه چیز نخ بسته شده بود.



همین ظهري دُم مامان گربه به یکی از نخها گیر کرد.
بابا گربه هر چی سعی کرد نمی‌تونست دُم مامان گربه
رو باز کنه. نزدیک بود دمش کنده بشه.

به خاطر همین تو خونه‌ی گربه‌ها همه‌اش اعصاب همه
خورده. مامان گربه از صبح تا شب هی جیغ می‌زنه. بچه
گربه‌ها هم هی با هم جیغ و داد می‌کنن. بابا گربه هم
اعصابش خورد می‌شه از خونه میره بیرون. آخه این که
نمی‌شه خونه. آه ... آه ... آه ...

باید همه با هم نظم و انضباط داشته باشن. بچه گربه‌ها
باید تو اتاق خودشون بازی کنن. وقتی می‌خوان با یه



اسباب بازی بازی کنن اول باید اسباب بازی های قبلی رو
سر جاش بذارن. تازه باید تو تمیز کردن خونه هم به
مامان گربه کمک کنن.

مامان گربه هم باید برای همه چیز یه جای مشخص
درست کنه.

بابا گربه هم باید برای تمیز کردن خونه کمک کنه.
حالا که فعلا اول همه باید برای این نخ های گره خورده
به هم فکری بکنن.

بچه گربه ها مشغول جمع کردن نخ ها شدن. اما هنوز
همه ی نخ ها جمع نشده بودن که دوباره همه چی



یادشون رفت و تو همون اوضاع دعواشون شد و پریدن به هم. الان دیگه بعید نیست دُم‌هاشون هم به هم گره بخوره. اصلاً ولشون کن... خونه‌ی گربه‌ها هیچ وقت تمیز و مرتب نمی‌شه. بذار همیشه با هم دعوا کنن و جیغ بزنن. هر وقت گربه‌های خوبی شدن یه سری به خونه‌اشون می‌زنیم.



شما هم داستان کوتاه
برای ما ارسال کنید





کتاب
ماه

www.vinesh.ir

با کتاب ماه وینش ریویونویسی را
تجربه کنید

کتاب ماه تیر وینش را بخوانید
ریویو بنویسید
جایزه ببرید

کتاب ماه وینش را دراستند وینش پیدا کنید

www.vinesh.ir

کتاب
ماه
www.vinesh.ir

کتاب ماه وینش

فرصتی برای ناشران و کتابخوان ها

کتاب خود را طرح با انتخاب کنید

معرفی کنید، سوال بپرسید

با به دنیای ریویونویسی بگذارید

شانس خود را در برنده شدن امتحان کنید

کتاب را آسان بخرید

www.vinesh.ir

یک کتاب، چند نگاه



وینش



@GAMBEETPLANET



WWW.GAMBEET.COM



@GAMBEETPLANET

